

حزب توده و محقق کردن عملگرایی در مفهوم روشنفکری

جمیل قریشی^۱، رامین نادرلویی^۲

^۱ کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی تهران (نویسنده مسئول)

^۲ کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی تهران

چکیده

ناکامی اجتماعی و سیاسی در سطح ملی و نیز به ثمر نشستن آرمان‌هایی که محقق عدالت اجتماعی در میان توده‌هایی بود که روشنفکران خود را بلندگوی آنها می‌دانستند و آبشخور آن را ارزش‌های کمونیستی شوروی می‌دانستند که بعد از چندین سال تضاد منافع عقیدتی آن با منافع ملی کشورشان ناهمخوان بود، باعث سرخوردگی و احساس تنفر از خود روانی و اجتماعی ای شده بود که روشنفکران این دوره برای خود شکل داده بودند. روشنفکری عملگرایی که به عنوان چارچوب مفهومی این تحقیق در نظر گرفته شده بود، با فقدان روبرو است که باید به عنوان هویت بخش خود تعریف کند که در عرصه اجتماعی و سیاسی محقق نشد و به حس روانی واپس‌گرایی در میان آنها تبدیل شد که مشخصه آن روی گردانی از این آرمان و مذبح دانش‌تلاش‌هایی بود که بی‌سرانجام ماند. مهاجرت اجباری و تغییر موضع دادن و به دنبال ارزش‌های دیگری بودن که فعالیت روشنفکری آنها را تعریف می‌کرد، به این نسل از روشنفکران صفت عملگرایی می‌دهد که بریدن از آرمان عدالت کمونیستی و تنفر از خود اغلب بن‌مایه فعالیت‌های بعدی آنها را تعریف می‌کند.

واژه‌های کلیدی: حزب توده، عملگرایی، سرخورده‌گی، عدالت اجتماعی

مقدمه

مفهوم روشنفکری ای که در ایران جا افتاد، مفهوم دیگری از روشنفکری است. به این معنا که به لحاظ نفوذ شوروی در حزب توده؛ یعنی فرهنگ روسیه قرن نوزدهم در ایران، بسیاری از مفاهیم تجدیده ایران وارد شد که نیازمند توجه کافی به آنهاست. یکی از نتایج این پدیده مفهومی است که از روشنفکر در ایران جا افتاد؛ یعنی روشنفکر کسی است که سلوک خاصی دارد، با قدرت همواره در تعارض است، تمام زندگی اش در خدمت به اصطلاح خلق است، نیش فقر را می پذیرد، می طلبد، از صحبت میهمان گریزان است، از خنده ولذت پرهیزی کند، لباس خاصی می پوشد، سلوک خاصی دارد. بنابراین، این مفهوم در ایران جا افتاده است. در حالیکه ما مفهوم دیگری هم از روشنفکر داشتیم. مفهوم انگلیسی یا فرانسه از روشنفکر هم بود که این نوع تعارض با قدرت و این نوع خودشیفتگی را نداشت.

برای این شکل از روشنفکران منتسب به حزب توده، همانطور که در شوروی یک سنت منجی طلبی وجود داشت، در ایران هم این سنت منجی طلبی وجود داشت. در شوروی، منجی طلبی مسیحی ارتدوکس بود. در ایران منجی طلبی پیش و پس از اسلام. این روشنفکران، چه در شوروی و چه در ایران به تجسم عرفی همان منجی تبدیل شدند و به همین خاطر تمام رسالت هایی را که از منجی انتظار می رفت برای خودشان قائل شدند؛ یک گام دیگر هم برداشتند؛ یعنی ادبیات را هم بخشی از مبارزه اجتماعی شان کردند. سنتی که ادبیات عرصه خاص خودش است و کارشب نامه را نباید انجام دهد. این شعار که "وظیفه هنر قبل از هر چیز هنر بودن است"، به طاق نسیان سپرده شد و به جای آن این نظریه رایج شد که کار هنرمند پیشبرد امر خلق است و به همین خاطر بود که مثلاً صمد بهرنگی در آن زمان، به رغم بضاعت اندک کارهای ادبیاش و به رغم بضاعت اندک کارهای فکری اش، روشنفکر تراز اول شناخته می شد و کسی مثل فروزانفر و کسی مثل غلامحسین صدیقی حتی در جرگه روشنفکری جایی نداشت. این نکته هم به اندیشه سیاسی در ایران صدمه زد و هم به کار هنری. به اندیشه سیاسی صدمه زد، به لحاظ اینکه هیچکس دنبال اندیشه سیاسی جدی و تضمین فکر جدی سیاسی، نفت و تمام کارها از طریق ادبیات و شعر انجام شد، که نیم بند بود؛ هم نیم بند فکری و هم نیم بند هنری. از آن طرف هم باعث شد که ملاک شناخت ادبیات، سیاسی باشد؛ ملاک ادبیات شجاعت فردی باشد. سعیدسلطانپور چون در زندان مقاومت کرده با اینکه کارهای فکری اش واقعا بضاعت بسیار اندکی هم دارند، نوعی از هنر، نوعی از شعرند که از لحاظ ساده انگاری شگفت انگیزند، اما به دلایلی برکشیده می شوند و دیگری که این وضعیت را نداشتند و اصلاً در این فکر نبودند، مثل صدیقی یا مثل عباس اقبال آشتیانی یا فروزانفر از سلک روشنفکری و از سلک خلقی بودن رانده می شوند و کارهای شان اجر کافی پیدا نمی کند.

این شور و اشتیاق نشان دادن آرمان های روشنفکری در شکل و شمایل فرد را از نهان خانه عدم به یکباره به سطح آورد و او را در میان خیل دیگر افراد جامعه بازبشناسد، به همان سرعت می توانست فروکش کند و وی را در بهتی عجیب فرو برد تا به خود آید به راه رفته و نیز ورطه های نا اندیشیده آن فکر کند و خود را در مقابل عملگرایی که در آن گام برداشته است، به تفکر بپردازد که یا راهی دیگر انتخاب کند یا در انزوای خود فرو رود.

اهمیت پرداختن به مساله روشنفکران بخصوص در دوره مهم و حیاتی شکل گیری حزب توده که یکی از احزاب فراگیر و نیز مسلط در تاریخ معاصر ایران است که قریب به یقین بسیاری از صاحب نظران و نویسندگان ایرانی دوره ای از حیات فکری و ذهنی خو را به آن اختصاص داده اند. از سوی دیگر، مفهوم روشنفکری در این دوره به عرصه عمومی می آید و در شکل و قالبی دیگر مفهوم بندی شود که در سال های بعد، در حیات سیاسی نقش مهمی پیدا کرد که نمود و بروز آن انقلاب اسلامی ایران، قابل توجه است.

لذا سوال اصلی این تحقیق این است که؛ روشنفکرانی که حزب توده را پایگاه فکری خود می دانستند، تحت چه مکانیسم اجتماعی و سیاسی از بروز و نمایش فکری تشویقی هم قطاران به درون گرایی و یا انتقال به آبشخور فکری دیگر جهت تعریف روشنفکری گام برداشتند؟

با توجه به سوال اصلی این تحقیق، اهداف مشخص شده این تحقیق بدین قرار خواهد بود؛

بررسی بستر مفهومی و تاریخی روشنفکری در دوره روی کار آمدن حزب توده و تاثیر پذیری آنها از لنینیسم روسی.

بررسی فراز و فرودهای تحولات سیاسی و اجتماعی روشنفکران در زمان روی کار آمدن حزب توده.
بررسی عملگرایی در باب روشنفکری و تاثیر پذیری آن در زندگی اجتماعی و فردی روشنفکران.

مفهوم روشنفکر

واژه «روشنفکر» در زبان فارسی، معادل واژه *Intellectuel* در زبان فرانسوی، *aufklärer* در زبان آلمانی، *intelligentsia* و *enlightenment* در زبان انگلیسی و واژه های متنور، متنور العقل، مفکر و مثقف در زبان عربی است (معلم، ۱۳۶۲ و رین پور کاشانی، ۱۳۸۲ و قایم مقامی و زعفرانی و شیرازی، ۱۳۸۱).. در ادبیات فارسی واژه «روشنفکر» کلمه ای است مرکب از دو واژه «روشن» و «فکر» که ترکیبی وصفی به حساب می آید. در این ترکیب وصفی، واژه «روشن» به عنوان وصف، و واژه «فکر» به عنوان موصوف به کارفته است. در لغتنامه دهخدا نیز به نقل از فرهنگ فارسی معین آمده است (دهخدا، ۱۳۴۶: ۱۷۱).
واژه «روشنفکر» واژه ای وارداتی است که ریشه در زبان و فرهنگ اروپایی دارد. معروف ترین معادل این واژه در زبان های اروپایی واژه «انتلکتوئل» است که بسیاری از محققین، ریشه اصلی روشنفکر را همین واژه فرانسوی دانسته اند. این واژه در زبان فرانسه برگرفته از واژه «انتلکت» به معنای قوه عقلی است (آشوری، ۱۳۷۸: ۱۷۸). این واژه قرن ها با توجه به ریشه لاتینی اش، به معنای وصفی و به عنوان صفت و به معناهای «عقلی»، «عقلانی»، «فکری» و «اندیشمندانه» به کار می رفت، و در زبان های اروپایی برای بیان مواردی چون «کارفکری»، «تصمیم عقلانی» یا «نظریه ای اندیشمندانه» از آن استفاده می شد (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۱).

علاوه بر این معنای وصفی، واژه «انتلکتوئل» یک معنای اسمی نیز پیدا کرد که بر اساس این معنای اسمی به افرادی اطلاق شده است که اندیشه گرا یا عقل گرا هستند یا کسانی که موضوعات مورد علاقه یا موضوع مورد پژوهش آنها و یا اساساً نوع کار و فعالیت آنها فکری و عقلی است. در میانه سده نوزدهم، این واژه در زبان انگلیسی تا حدودی به معنای مدرن و امروزی اش به کار رفت (وبستر، ۲۰۲۱).. مفهوم مدرن و امروزی روشن فکر محصول خردورزی اجتماعی اروپایی است که عنصر تجربیدی و بخردانه سنت روشن گری و دگرگونی های فکری ناشی از انقلاب های بورژوازی را به شکل استعاری یا نمادین در یک فرد خاص و مشخص، یعنی یک موجود اجتماعی، نمایان می کرد (احمدی، ۱۳۸۴: ۱۹-۲۰). این خردورزی اجتماعی اروپایی به معنای خاصی از عقل اشاره دارد. به همین جهت برخی معتقدند که اساساً واژه «انتلکت»، به معنای عقل در اصطلاح اهل دیانت و کلام و فلسفه (از افلاطون تا دکارت) نیست؛ بلکه مراد از عقل، نوعی خرد عملی مستقل بشر است که از هیچ جای دیگر مدد نمی گیرد و به استقلال، وضع نظامات و قوانین می کند. روشنفکر صرفاً به این خرد که البته مراتبی دارد اعتماد می کند و روشنفکران بسته به این که صاحب چه مرتبه ای از این خرد باشند، مقامات مختلف دارند. [۸] بر اساس این معنای جدید، روشنفکر (انتلکتوئل) به کسی اطلاق می شود که پیرو آموزه های علمی و عقلانی عصر روشنگری اروپاست و بر اساس این آموزه ها خواهان تغییر و تحول و گذار از سنت های گذشته است.

پیش از این که واژه «انتلکتوئل» به معنای مدرن و امروزی روشن فکر به کار برود، در نوشته های تاریخی، اجتماعی و سیاسی سده نوزدهم از واژه «انتلیجنتسیا» استفاده می شد. این واژه نخست در روسیه (با تلفظ «انتلیگنتسیا») در دهه ۱۸۶۰ ساخته شد و سپس در قرن نوزدهم در اروپا کاربرد گسترده یافت. برخی معتقدند که «انتلیجنتسیا» اسم جمع انتلکتوئل است و به آن دسته از دانش آموختگان دانشگاهی اطلاق می شود که «شخصیتی با فکر انتقادی» دارند و همه ارزش های قراردادی و به تعبیر دیگر ارزش های سنتی را به نام عقل و پیشرفت زیر سؤال می برند (آقابخشی، ۱۳۸۴: ۱۶۰). «اینلیگنتسیا» همچنین

intelect

intelligentsia

traditional

بیانگر لایه ای اجتماعی در روسیه تزاری و لهستان بود که نسبت به سرنوشت و آینده هم وطنان خود احساس مسؤولیت می کردند و مدعی در اختیار داشتن ابزار فکری و خطوط اصلی برنامه ای اجتماعی و سیاسی برای راهنمایی ملت خود به سوی زندگی بهتر و انسانی تری بودند. اکثر افراد اینتلیجنتسیا آدم هایی فرهیخته بودند که در دانشگاه ها و مدارس عالی نظامی آموزش یافته بودند، و هوادار اصلاحات سیاسی، تقویت مبانی زندگی دموکراتیک و مدرن (به شیوه زندگی بورژوازی در اروپای غربی به ویژه فرانسه)، و انجام پروژه اصلاحات ارضی و اقتصادی به سود بورژوازی بودند. مهم ترین شعار آنها خدمت به خلق و ملت بود (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۹ - ۳۰). در نسبت بین «اینتلیجنتسیا» و «روشن فکر» دو نظر وجود دارد. برخی بین این دو اصطلاح تفاوت می گذارند و معتقدند اینتلیجنتسیا محدود به زمان و مکان خاص خود است یعنی منحصر به روسیه تزاری و لهستان در همان موقعیت خاص خود است. گروه دوم معتقدند اینتلیجنتسیا گروهی اجتماعی هستند که می تواند در هر کشوری پدید آید. لذا وجود این گروه لهستانی یا روسی در حکم نمونه هایی از آرمان طلبی و رادیکالیسم لایه های تحصیل کرده اروپایی به شمار آمده و برخی معتقدند که دیدگاه های اینتلیجنتسیا ریشه در انقلاب فرانسه و انقلاب ۱۸۴۸ دارد (آقابخشی، ۱۳۸۴: ۱۰۶).

روشنفکر عملگرا^۴

عبارت "روشنفکران عملگرا" - بسیار شبیه اصطلاح "پژوهشگر آمریکایی" امرسون - یک تنش داخلی شیز ایجاد می کند. آنها مقاومت می کنند و در عین حال یکدیگر را مطالبه می کنند. روشنفکران پراگماتیست متفکرانی هستند که پراگماتیسم آنها روشنفکری آنها را تعدیل می کند و بعد فکری آنها عملگرایی آنها را تضمین می کند و تضعیف می کند. روشنفکران پراگماتیست نسل حاضر نه تنها پراگماتیست هستند، بلکه متفکرانی نیز از آموزه ها و ویژگی های پراگماتیسم های مختلف بیزارند: متفکرانی که تا حدودی از خود بیزارند (آندرسون، ۲۰۱۹: ۲۳۴).^۶

همه اینها شاید راهی غیرمستقیم برای گفتن این موضوع باشد که پراگماتیسم، در دل خود، برای گذر و زیان خود باز است. زندگی در این فقدان و از طریق آن معنای روشنفکری عملگرا در اوایل قرن بیستم است.

این باور که باید با گذشت ایده های خود روبرو شد و مثبت تر از آن، اینکه باید دائماً در زوایای دید جدید دوباره بیدار شد، در سنت تفکر آمریکایی یک باور پایدار است. برای مثال، «روایت شخصی» جاناتان ادواردز، روحی را آشکار می کند که هرگز مطمئن نیست که آخرین تبدیلیش واقعی و نهایی است. ادواردز، پس از اندیشیدن به سفر روح خود در طول عمری از تبدیل شدن، که همیشه به نشانه هایی از نجات خود امیدوار بود، هنوز خود را در محیط پرمخاطره شک و تردید می بیند. امرسون، در سراسر مقالات اولیه اش، اهمیت خود گریزی، توانایی ترسیم حلقه های جدید و حرکت به پلتفرم های بالاتر را به زبان می آورد: «آنچه را که اکنون فکر می کنی با کلمات سخت بیان کن، و فردا آنچه را که فردا به آن فکر می کنی، بگو. باز هم کلمات سخت، هر چند با همه چیزهایی که امروز گفتی در تضاد است»

^۴pragmatic intellectuals

^۵American scholar

محقق آمریکایی "سخنرانی رالف والدو امرسون در ۳۱ اوت ۱۸۳۷ در انجمن فی بتا کاپا کالج هاروارد در اولین پریش در کمبریج، ماساچوست بود. از او برای قدردانی از کار پیشگامانه خود "طبیعت" دعوت شد. که یک سال پیش از آن منتشر شد و در آن او راه جدیدی را برای جامعه نوپای آمریکا برای توجه به جهان ایجاد کرد. شصت سال پس از اعلام استقلال، فرهنگ آمریکا هنوز به شدت تحت تأثیر اروپا بود و امرسون، احتمالاً برای اولین بار در تاریخ این کشور، یک چارچوب فلسفی روایی برای فرار از «زیر درپوش های آهنین» و ساختن یک هویت فرهنگی جدید و کاملاً آمریکایی ارائه کرد.

^۶self-aversive

پراگماتیست ها، هر کدام به شیوه خود، این روح انتقالی و دوره گرد تفکر آمریکایی را تسخیر و نظام مند کردند. خطا گرایی پیرس، عمل گرایی و تجربه گرایی رادیکال جیمز، و تجربی گرایی دیویی، همگی بر تناهی و احتمالی بهترین تفکر ما بازی می کنند. پیرس می گوید «روح علمی» از یک مرد می خواهد که همیشه آماده باشد تا تمام محموله های باورهایش را کنار بگذارد، در لحظه ای که تجربه مخالف آن ها است». ما باید همیشه تحت امکان تجدید نظر فکر و باور داشته باشیم - همیشه باید مایل باشیم که با از دست دادن تفکر خود روبرو شویم و درک کنیم که شکست های ما ممکن است، چه در حال حاضر و چه در درازمدت، به اندازه موفقیت های ما آموزنده باشد. روشنفکر پراگماتیک از درون و درون این تاریخ روشنفکری - این حرفه فکری واقعی - ظهور می کند.

برای اینکه بخواهیم با این فقدان روبرو شویم، باید خود را درک کنیم که همیشه در حال گذار است. با این حال، فرد باید بتواند در دوران گذار نیز در خانه باشد. این وضعیت انتقالی، همانطور که هر یک از پراگماتیست ها اشاره کرده اند، به این معنی است که فیلسوفان عمل گرا نه تنها به عنوان روشنفکران حرفه ای بدون مکان فرهنگی مشخص، بلکه به عنوان انسان نیز در دنیایی پرخطر و بی ثبات زندگی می کنند (آندرسون، ۲۰۱۹: ۲۳۵-۲۳۶).

جریان روشنفکران چپگرا در ایران

سابقه سوسیالیسم و چپگرایی در ایران به حضور کارگران و کسبه ایرانی در شهرهای مختلف قفقاز و تأثیرپذیری آنها از سازمانهای سوسیال دموکراسی روسیه بر میگردد. اما فعالیت های حزبی و تشکیلاتی چپگرایان، هم زمان با نهضت مشروطیت و فعالیت سوسیال دموکراتهای این دوره آغاز با فعالیت کمونیست های دوره رضاخان و گروه مشهور به ۵۳ نفر ادامه یافت. رفت و آمد ایرانیان به شهرهای قفقاز از اواخر سده نوزدهم شروع شده و هر سال بر تعداد آنها افزوده میشد، به گونهای که از سال ۱۲۵۹ تا ۱۲۶۹ سالانه ۳۰ هزار ایرانی از مرز جلفا و خداآفرین به سوی قفقاز حرکت میکردند. با احتساب افرادی که بدون گذرنامه به قفقاز میرفتند این تعداد به ۶۰ تا ۱۰۰ هزار نفر هم می رسید (طالبی، ۱۳۰۴: ۴). کسروی می گوید: در اوایل قرن بیستم تنها در محله صابونچی و بالاخانی باکو حدود ۱۰ هزار ایرانی کار می کردند (کسروی، ۱۳۵۷: ۱۹۴). این افراد که در شهرهای قفقاز به ویژه باکو و تاشکند مشغول به کار بودند، همانند شهرهای خود - که همواره در آنها شاهد فجایع و مظالم استبدادی حاکمان بودند - در شرایط دشوار و سخت و غیرانسانی به سر می بردند. وقوع انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه تزاری به همراه شعارهای عدالت طلبانه و ظلم ستیزانه سوسیالیست ها، کارگران را در کنار گروه های چپگرا به مبارزات اجتماعی کشاند. البته روی آوردن آنها به افکار چپگرایی و سوسیالیسم بدون شک بر اساس نظریه مارکس نبود. بلکه بیشتر علیه بی عدالتی و ظلمی بود که از حاکمان محلی و دولتی می دیدند. در بین سال های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ حرکت های سوسیال - دموکراسی در قفقاز، توسط مسلمانان به وجود آمد، در اوایل سال ۱۹۰۵ حزب سوسیال دموکرات روسیه سازمان مخصوصی با نام «همت» به عنوان شعبه ای از آن حزب در آذربایجان تأسیس کرد. تشکیل این سازمان اولین قدم در راه تشکیل حزب سوسیال دموکرات ایران در قفقاز بود، به طوری که یک سال بعد از تشکیل سازمان همت در باکو حزب سوسیال دموکرات ایران در قفقاز تحت رهبری نریمان اف تشکیل شد و در بیشتر شهرهای این منطقه از جمله تفلیس ایروان و نخجوان شعبه محلی ایجاد کرد (جهاندار امیری، ۱۳۸۳: ۱۴۸-۱۴۷). به گفته کسروی، مجاهدین تبریز نیز در سال ۱۹۰۵ تحت رهبری علی مسیو زیر نظر مستقیم کمیته باکو سازماندهی شدند تا در امر انقلاب مجاهدین و مبارزین آذربایجان کمک کنند (کسروی، ۱۳۵۷: ۷۲۶).

با پیروزی انقلاب کمونیستی در اکتبر ۱۹۱۷ شهرهای شمالی ایران و روشنفکرانی که دارای تمایلات چپگرایانه بودند در معرض تأثیرپذیری از این انقلاب قرار گرفتند و نابسامانی اوضاع ایران و به ویژه قیام های محلی در گیلان و آذربایجان و احساسات ضد انگلیسی و ضد تزاری به توسعه آن کمک فراوانی کرد.

حزب توده؛ نماد روشنفکری چپگرا

با سقوط رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ و اشغال بخش های عمده کشور توسط متفقین، فضا و شرایط جدیدی برای فعالیت های سیاسی - اجتماعی آغاز شد. از یک طرف، جامعه، تشنه نهضتی اجتماعی شده بود که بتواند به ناسامانی ها سامان بخشد و از طرف دیگر با فروپاشی استبداد حاکم، احزاب و گروه های متعددی بر سر تصاحب قدرت به موازات هم به تشکیل حزب و گروه و فعالیت های سیاسی - اجتماعی پرداختند (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۵۰). در چنین شرایطی روشنفکران چپگرا بر مبنای عقاید مارکسیسم - لنیسم، حزب توده را با ترکیبی از فعالیت های علنی و مخفی به صورت مسالمت آمیز و قانونی تشکیل دادند (ملکی، ۱۳۷۴: ۱۶). درباره هسته اولیه حزب توده، نویسنده کتاب تأملاتی درباره روشنفکری در ایران می نویسد؛

"در سال ۱۳۲۰ حزب توده ایران توسط جمعی از منورالفکران ایرانی مارکسیست و متمایل به مارکسیسم و تحت رهبری حیدر علی اف، عناصر سازمان جاسوسی شوروی و با سرمایه دولت شوروی تأسیس گردید و چون روسها از نفرت مردم ایران نسبت به ایدئولوژی مارکسیسم مطلع بودند، دست به حفظ ظاهر زده و حزب توده را نه یک تشکل مارکسیستی، بلکه یک جبهه ملی و دموکراتیک نامیدند. سلیمان میرزا که از نخستین مروجین غربزدگی در ایران و وزیر معارف دولت رضاخان بود، به ریاست حزب انتخاب گردید (زرشناس، ۱۳۷۳: ۲۹).

البته روشنفکران و رهبران چپگرای حزب توده نه تنها خود را دست نشانده و وابسته قدرت خارجی ندانسته، بلکه همگام با افکار عمومی، دست نشاندگی و وابستگی به قدرت های خارجی را تقبیح می کردند و شعارهای ملی گرایانه و حکومت دموکرات سر می دادند و در بیانیه کمیته مرکزی حزب که به مناسبت پنجمین سالگرد تأسیس حزب منشر شد، اینگونه بیان کردند که: این حزب برپا کننده جشن های ملی اخیر ایران است و با زنده کردن یکی از بزرگترین اعیاد باستانی ما، مهرگان، ضمناً روز بزرگ ایران و خسروان دیرین را به عید توده های مظلوم... مبدل ساخت (اسناد تاریخی جنبش کارگری، ۱۳۳۲: ۲۹۸۹).

این حزب در شعارهای خود به این مقدار اکتفا نکرده و چون می خواست از میان ملت مسلمان و متدین عضوگیری کند، تلاش می کرد در برخورد با دین، چهره چپگرایانه خود را ظاهر نکند. حتی از عنوان کمونیست و مادیگرا دوری می جستند و هیچ تبلیغات و اقدام آشکاری علیه مذهب انجام نمی دادند (خامه ای، ۱۳۶۳: ۲۴۸). در راستای سیاست تظاهر به عدم مخالفت با مذهب و برای جلب حمایت توده های مسلمان، اقلیت نمایندگان توده های در مجلس چهاردهم طرح قانونی مبارزه با شرب الکلی و مصرف تریاک را ارائه کرد. در ایام محرم درباره قیام حضرت امام حسین (ع) در کلوپ حزب توده سخنرانی برگزار می شد (امیری، ۱۳۸۴: ۱۶۱). و روزنامه رهبر، ارگان حزب توده در مقابل این سؤال که حزب چه مذهبی دارد، این گونه جواب می دهد؛

اکثریت افراد حزب، مسلمان و مسلمان زاده هستند و نسبت به شریعت محمدی علاقه و حرمت خاصی دارند و هرگز راهی را که منافی با این دین باشد، نمی پیمایند و مرامی را که با آن تضادی داشته باشد نمی پذیرند. مردم می فهمند که این نیرنگ سیدضیاءالدین، اعوان و انصارش، این ایراد و اتهامات غیر وارد به حزب توده ایران یک جدال سیاسی ناجوانمردانه است و از قدیم مرسوم بوده که هر منادی حق، آماج نیروهای تهمت قرار می گرفت و به تخلفات مذهبی متهم می شد (روزنامه رهبر، شماره ۲۶۷، تاریخ ۱۳۲۲/۱۲/۲۰ مقاله ۹).

این حزب در بعد سیاسی هم، تلاش می کرد تا با بیان و بنان، خود را وطن پرست و بیگانه ستیز جلوه دهد و دوستی با دول غرب و شرق (انگلیس و روس) را مشروط به حفظ منافع ملی ایران اعلام می کردند و در همان روزنامه آمده است ما هر روز که احساس کنیم همسایه شمال ما بر خلاف ما می خواهد در ایران منافع استعماری برای خود فرض نماید یا قصد آن را داشته باشد که رژیم خود را به زور بر ملت ما تحمیل کند یا بخواهد ایران را منضم به خاک خود سازد ما با این روش سخت مبارزه خواهیم کرد (روزنامه رهبر، شماره ۲۶۷، تاریخ ۱۳۲۲/۱۲/۲۰ مقاله ۹).

حزب توده برای جذب توده و مردم از هر طریقی وارد می شد. گاه از طریق مذهبی، گاه ملی گرایی و وطن پرستی و گاه انقلابی و طرفداری از عدالت، و به کار گرفتن الفاظ و عبارات علمی در انحصار داشتن تفکر علمی برای جلب اقشار جوان

روشنفکر و تحصیل کرده. برای هر گروه و صنف خاص هم برنامه های تبلیغاتی و شعارهای جذاب در نظر گرفته بود. برای کارگران، قانون متری، پرداخت مزد مناسب، بیمه، خانه سازمانی و ممنوعیت کار کودکان، برای کشاورزان توزیع زمین های دولتی و سلطنتی و فروش مناسب آنها به دهقانان، حذف تعهدات اربابی، برای اصناف، حقوق سیاسی و کمک های رفاهی، امنیت شغلی و مالیات کمتر مطرح می کرد (آبراهیمیان، ۱۳۷۷: ۳۵۰).

حزب توده با طرح شعارهای رنگارنگ و فریبنده و تبلیغات همه جانبه خود را به عنوان تنها ملجاء قابل اتکا برای توده مردم و روشنفکران معرفی کرد و تأثیر فضای پس از کودتا نیز در پیشرفت مقصود این حزب کم تأثیر نبود. عبدالله برهان در این باره می نویسد؛

"فضای ایران پس از رفتن شاه تقریباً به تنفس طبیعی افتاد و حزب توده به مثابه تنها مقرر روشنفکری کشور پیش روی افراد سیاسی و تحصیلکردگان قرار گرفت. فرهنگ بسیاری از واژگان سیاست و اجتماع و فلسفه و اقتصاد و مکاتب مختلف برای اولین بار به وسیله حزب توده به میان مردم راه یافت، حلاجی شده وارد حافظه جمعی ایرانیان گشت، گروه هایی از جوانان و کارگران جذب آن شدند (برهان، ۱۳۷۸: ۳۶).

حمید شوکت نیز در این باره می نویسد؛

قشر کارگزار و توده مردم نیز جذب شعارهای عدالت خواهی آنان شد، چون این حزب با تمایلات عدالت خواهانه، حامی منافع زحمتکشان شناخته شده بود، پیوستن وسیع روشنفکران به حزب، محصول این گرایش بود (شوکت، ۱۳۸۰: ۵۲).

لزوم کنشگری برای کارِ روشنفکری در ادبیات حزب توده

دوره مدرنیته کردن تحکم آمیز کشور از بالا به بهای شکستن قلمها و بستن دهانها بود، میل تغییر و گرایشی که به انقلاب مشروطه انجامیده بود، در پی ناکامی های پس از انقلاب و هرج و مرج سیاسی دوران احمد شاه و کودتای سیدضیا و سپس تحکیم تدریجی پایه های قدرت مطلقه رضاخانی، هرگز اشباع نشده بود و در هر فرصتی، به صورت انفجاری به بیرون پرتاب می شد. اکنون با برکناری رضا شاه و باز شدن نسبی فضای سیاسی کشور، این فرصت بار دیگر برای نیروهای تحول خواه دست داده بود تا مطالبات ترقی خواهانه خود را از سر بگیرند؛ اما این نیروها نگاه متفاوتی به جهان داشتند که نشان از ظهور جریان اجتماعی و فکری تازه ای می داد، با دغدغه هایی که شباهتی به نسل های روشنفکری دوره مشروطه و دوره نوسازی نداشت. اکنون با ظهور این نسل، جریان روشنفکری ایران در سه دسته متمایز، قابل مرزبندی شده بود.

آرمان روشنفکران نسل دوره مشروطه، یک مدرنیزاسیون تقلیدی بود. متفکران و نویسندگان آن دوره نیز همچون «آخوندزاده، میرزا آقاخان، و مراغه ای بانوعی ساده اندیشی و خوش خیالی می پنداشتند که با تغییر مضامین عاشقانه و غنایی به مباحث سیاسی و میهنی، می توان وضع مملکت را سامان بخشید» (همان: ۱۹)، ولی تلاش های این نسل، هم با مقاومت در بار و دولت و گاه علما روبه رو شد و هم به دلیل فهم ابتری که از مدرنیته داشتند، با شکست مواجه گشت؛ چرا که از تمدن غرب، چند و چون عقل مدرن را - که مایه اصلی مدرنیته بود - دریافته بودند.

آرمان نسل بین دو جنگ جهانی نیز ثبات کشور در پرتو ناسیونالیسم و کوشش برای فهم عقل مدرن و پیاده کردن آنها در ساختار اجتماعی - سیاسی ایران بود. ناسیونالیسم برای این نسل، نوعی پناهگاه روحی محسوب می شد و جنبش ادبی رمان های تاریخی، تلاشی در پاسخ گویی به این نیاز روحی بود، اما از لحاظ نظری، این نسل، ضعف اساسی روشنفکران نسل قبل از خود را - که همان تقلید مظاهر تمدن غرب بود - درست در یافته بود، جریان دیگر رمان نویسی این دوره، یعنی رمان های اجتماعی هم محصول سردرگمی نویسندگان از دلایل ناکامی آرمان های مشروطیت بود که در سعی خود برای ریشه یابی ضعف های جامعه، به بیراهه رمان های اجتماعی کشیده شد که ریشه ضعفها را در فقر و انحرافات اجتماعی میدید، در حالی که اینها خود معلول عوامل اساسی تر بودند. از همین روی بود که تألیفات نظری و ترجمه کتاب های غربی دنبال شد که مثال بارز آن، تألیف کتاب سیر حکمت در اروپا و ترجمه اندیشه های دکارت به قلم محمدعلی فروغی و توجه به نیازهایی همچون تأسیس دانشگاه و فرهنگستان زبان و رونق ترجمه است؛ البته این تلاش ها هم راه به جایی نبرد.

تمامی عناصر موفق بودن، در جهت نوسازی ایران در این نسل جمع بود، ولی با شکست روبه رو شد. شاید بتوان دلایل این شکست را در چهار نکته بیان کرد: اول، رویکرد بیش از حد خوش بینانه نسل دوم روشنفکران درباره عقلانیت ایزاری و مفهوم پیشرفت؛ دوم سقوط رضاشاه و پایان نوسازی آمرانه او، سوم، عدم وجود گفت و گویی انتقادی باسنت و دادوستدی گفت و گویی با مدرنیته غربی؛ و بالاخره چهارم، ضعف عقل گرایی لیبرالی در برابر دو جنبش چپ و اسلامی در ایران (جهانبگلو، ۱۳۸۸: ۱۲۲)

آرمان نسل پس از جنگ دوم جهانی، رویکرد قهرآمیز به مدرنیته و خواست عدالت اجتماعی بر طبق معیارهای چپ گرایانه بود. توجه دو نسل پیشین به مدرنیته، مثبت و از لحاظ نظری، الهام گرفته از تفکرات عصر روشنگری اروپا بود، ولی آرمان نسل جدید مسیری یک سره متفاوت و دیدگاهی منتقدانه به مدرنیته پیدا کرد، که ریشه در اندیشه های مارکسیسم داشت. افول نسل دوم روشنفکری در ایران همراه بود با شروع جنگ سرد در جهان و مسئله دوقطبی شدن جهان و البته رشد طبقه متوسط در ایران « (همان)، در این دوره، نیروی تازه نفسی متأثر از تحولات روسیه انقلابی در کشور در حال نشو و نما بود که تا چند دهه، نقش پررنگی در ترسیم خطوط فکری لایه های عمیق جامعه و مناسبات سیاسی - اجتماعی آن ایفا کرد. اوضاع بعد از رفتن رضا شاه و آرایش سیاسی جهان، تأثیری جدی در این تبدیل وضعیت داشته و نشان می دهد که روشنفکری ایرانی چقدر ناخودبنياد و تأثیرپذیر از شرایط محیطی است بدین گونه، روند «آرمانی کردن مدرنیته» تبدیل به روند «شیطانی کردن مدرنیته» در میان سردمداران نسل سوم روشنفکری شد. (یعنی) تجددستایی حاکم بر افکار افرادی از قبیل تقی زاده، فروغی، و هدایت به تجددستیزی افرادی چون آل احمد و شریعتی انجامید. این مخالفت با نمودارهای مدرنیته، همراه بود با پسط ایدئولوژی استالینی در میان نسل سوم روشنفکران که از طریق فرهنگ جدیدی برای ترجمه و شناخت مدرنیته، مطلق های اخلاقی و سیاسی جدیدی را ایجاد کرد (همان: ۱۲۳)

رفتار روشنفکران این دوره در مقابل مارکسیسم روسی، بی شباهت به شیفتگی و خودباختگی روشنفکران نسل نخست در مقابل لیبرالیسم اروپایی نبود، و شاید پرشورتر هم بود؛ چون مارکسیسم روسی در این دوران جانشین مذهبی شده بود که بعد از انقلاب بورژوازی - انقلاب کبیر فرانسه، در سطح وسیعی، از روح روشنفکران جهان رخت بر بسته بود» (شمس لنگرودی، ۱۳۸۷: ۲۳۹). شیفتگی و شیدایی، حاکی از ناسلامتی روح و ذهن است و جهت جغرافیایی آن اهمیتی ندارد. اینک با گذشت دو نسل از مفتون شدن ایرانیان در برابر آنچه مطلقش می پنداشتند، بار دیگر روشنفکران ما مفتون یک آرمان دیگر شده بودند و تصمیم گیری ها و ایده هایش را مطلق می پذیرفتند.

نسل سوم روشنفکران ایرانی، سه ویژگی مهم داشت: نخست، عمدتاً متأثر از نگرش توتالیتار مارکسیسم روسی بود با اینکه طرفدار بازگشت به اصالت اسلامی جامعه. دوم خود را قانونگذار سیاسی و اخلاقی جامعه می پنداشت. سوم، از مدرنیته بومی صحبت به میان می آورد و با دید ماشینی، به مبارزه برمی خاست، مهم ترین معرف نسل سوم روشنفکری جلال آل احمد است که در غربزدگی و در خدمت و خیانت روشنفکران با نسل پیشین خود... قطع رابطه می کند (همان، ۱۲۳).

در کنار همه اینها، عمده ترین ویژگی نسل سوم، ضدیت با ارزش های غرب مدرن و تلاش برای استقرار یک آرمان شهر عدالت محور و سوسیالیستی بود. اعتقاد به سوسیالیسم، البته آبخوری مارکسیستی داشت، اما بسیاری از روشنفکران قائل به ایده بازگشت به اصالت های اسلامی»، همچون شریعتی و آل احمد هم، نوعی از سوسیالیسم را باور داشتند و اساساً آن را همان عدالت اجتماعی مصرح در اسلام» ترجمه می کردند. دگردیسی جریان روشنفکری ایران از پرستش غرب به نفرت از آن، بازتاب دهنده نوعی پریشانی روحی است که یکی از روشنفکران نسل سوم، بدان اشاره می کند:

میان خیرگی نخستین منورالفکران دنیای پیرامونی نسبت به قدرت اروپا و روی گرداندن از غرب امپریالیست، فاصله ای بیش از دو - سه نسل نیست؛ همچنان که میان آن یک و پدیده روشنفکری جهان سومی دیگر، یعنی بازگشت به خود و بازیافتن اصالت فرهنگ و دین و معنویت خود با روی گرداندن از غرب مادی فاسد بداخلاق! (آشوری، ۱۳۸۹: ۲۵۰)

ادبیات داستانی این دوره، به خوبی اوضاع پیچیده حاکم بر زمانه را نشان می دهد. نسل نویسندگان پس از جنگ دوم جهانی، تمام تجربه نسل مشروطه طلب را یک بار دیگر به تلخی آزمود: «آرمان خواهی و شکست». صحنه ادبی ایران در این سال ها،

بار دیگر شاهد حضور نویسندگان آرمان گرایی است، که پر از امید به آینده ای روشن، اعتماد به نفس خود را باز یافته اند و آثاری جامعه گرایانه به وجود می آورند که تفاوت آشکاری با داستان های تاریخی و اجتماعی نسل پیشین دارد. در این دهه؛ روشنفکری، آثار هدایت، مسعود و علوی را می بینیم که از انزوا در آمده. در پی امیدی مبهم به روزنامه نگاری و حزب روی آورده است، مثلاً هدایت که در دهه قبل بوف کور را نوشته بود، آثاری چون حاجی آقا را بر ضد اقتدار پدر سالاری و خرافه پرستی می نویسد. تأثیر ژورنالیسم سیاسی بر داستان های علوی آشکار است. آل احمد و به آذین، کارگران را به صحنه داستان هایشان راه می دهند (میر عابدینی، ۱۳۸۶: ۱۳۱)

تأثیر نگرش سوسیالیستی - که در این دهه، تفکر غالب حاکم بر جامعه روشنفکری ایرانی شده - در رویکرد ادبی آل احمد و به آذین کاملاً آشکار است. در این دوره «ادبیاتی که با هدایت، چوبک، و علوی به پختگی رسیده... در میان فشار دو نیرو قرار داشت. حکومت که به اروپایی کردن ایران می اندیشید و... سوسیالیسم که بدش نمی آمد، ایران را به شوروی بسپارد» (وکیلی، ۱۳۷۷: ۵۳).

حزب توده در سال های دهه بیست، تأثیر ژرفی بر روشنفکران داشت. نویسندگانی چون علوی، آل احمد، گلستان، ساعدی، امیدهای زیادی به این حزب بسته بودند. سیاست مزورانه شوروی در قضیه آذربایجان نیز از سرسپردگی این حزب به زمامداران کرملین نکاست، «حزب توده، تحت حمایت حزب کمونیست شوروی به طور کلی بیشتر برای تأمین منافع امپراتوری فوق الذکر (یعنی منافع ژئوپولیتیک و اقتصادی شوروی)، به کار گرفته شد تا "منافع ایدئولوژیک شوروی" در منطقه» (کاتم، ۱۳۷۹: ۹۲). یکی از جالب ترین شاخصه های این دوره، این است که با وجود بسته شدن فضای سیاسی و فرهنگی جامعه، دهه چهل صحنه خلق غنی ترین و خلاقانه ترین آثار نویسندگان می شود (صنعتی، ۱۳۸۸: ۲۲۷)، اشاره به آثار برجسته بزرگ علوی و صادق چوبک، ابراهیم گلستان و ساعدی و بسیاری دیگر، برای اثبات این ادعا کفایت می کند. ساعدی در تشریح فقر، گلشیری با آوردن تکنیک تازه... نادر ابراهیمی با حکایات شبه کلاسیک، دولت آبادی با رئالیسمی برخاسته از مکتب گورکی و نسل جدیدی از نویسندگان همچون احمد مسعودی، محمود طیاری و زنان داستان نویسی چون مهشید امیر شاهی، گلی توفی، شهر نوش پارسی پور، غزاله علیزاده سیمین دانشور پخش عمده ای از تحول داستان نویسی سال های پس از چهل را به خود اختصاص دادند (مرادی صومعه سرای، ۱۳۸۶: ۱۶۹).

سرانجام سال های آتشفشانی دهه پنجاه فرارسیده و در حالی که جو مبارزات چریکی بر همه عرصه ها سایه افکنده بود، فعالان عرصه های نویسندگی و ادبیات داستانی هم بدان فضای احساسی و پرشور پیوستند. اینک از زبان و قلم همگان، یکصدا شعارهای ضد امپریالیستی و ضد استعماری شنیده می شد و حکومت محمدرضا پهلوی را به عنوان عامل دست نشانده امپریالیسم جهانی نشانه می گرفت. شاه که به تعبیر خودش، خطر ارتجاع سرخ را از ارتجاع سیاه بیشتر می دانست، سرکوب چپ گرایان را مقدم بر سرکوب جنبش های اسلام گرا قرار داده بود. حالا فعالیت مسلحانه، حتی نویسنده هوشمندی چون ساعدی را نیز در روزگار اوج خلاقیت ادبی اش همراه خود کرده است به طوری که «پول فراهم می کند که چریک اسلحه اش را بخرد او اینها را از حق التألیف کتاب هایش می دهد» (مجابی، ۱۳۸۱: ۴)

انتقال از آرمان عدالت به شوک سردرگمی

حزب توده ایران هم، در ایران دهه ۱۳۲۰، می بایست در کنار گسترانیدن فرهنگ نو جلوه مارکسیسم - لنینیسم در ایران، به کشف پدیدآورندگان رئالیسم سوسیالیستی بومی، به یافتن گورکی های ایرانی و داستان پردازان دردمند و شوریده ای همت می گماشت که نوشته هایشان آینه تمام نمای زندگی، آرزوها و مبارزات کارگران و توده ایرانی از کار درمی آمد. بزرگ علوی، صادق هدایت، جلال آل احمد، صادق چوبک، ابراهیم گلستان، احسان طبری و محمود اعتمادزاده از کسانی بودند که هرکدام - کم یا بیش - دستی در کار نوشتن داستان داشتند و اندک اندک گردِ بام و در حزب توده ایران پیدایشان شد؛ هرکدامشان هم با سری و سودایی ویژه خود. گردهم آمدن این سرها، در همان سال های دهه ۱۳۲۰، برای پدید آمدن میدان جاذبه ادبیات توده ای مدرن، و بالندگی ادبیاتی که توده ها را هم درون مایه و هم مخاطب داستان نویسی می خواست، کارآور و کارساز نبود. اگر داستان پردازان پاورقی نویس وابسته به کانون های سیاسی دربار و نویسندگانی چون هدایت، توده های جامعه را

در بازی فرهنگ، ادب، اندیشه، کارزارهای سیاسی و دگرگونی‌های تاریخی کارساز نمی‌دانستند، دبستان ادبی حزب توده ایران هم فقط به مجسمه‌سازی بیرونی و تحریف ایدئولوژیک سهم توده‌ها در جامعه و تاریخ دل‌خوش کرد و به هستی‌راستین جامعه ایران و خاستگاه‌های فرهنگی — اجتماعی مبارزات رهایی‌بخش مردم این سرزمین در برابر پدیده کهن استبداد و نیز پدیده‌های استعماری مدرن، آن‌گونه که مدعی بود، توجه نمود. از آغاز دهه ۱۳۲۰ تا رخداد کودتای امریکایی سال ۱۳۳۲ در ایران، از درون «دبستان توده‌ای» ادبیات داستانی، نمونه‌های سنجیده و تکان‌دهنده «رنالیسم سوسیالیستی» ایرانی درنیامد. اما در دهه‌های ۱۳۳۰ — ۱۳۶۰، تأثیرهای ماندگار مکتب ادبی حزب توده ایران اندک‌اندک در متن داستان‌های داستان‌نویسانی تواناتر از هدایت و علوی نمایان شد. توانمندی‌های سیاسی و اجتماعی داستان‌های کوتاه و بلند نویسندگان پیشرو رنالیسم سوسیالیستی [همچون داستان‌های گورکی و شولوخف]، که با نوشتن و حتی با زندگی ادبی — سیاسی خویش به حزب، انقلاب و جامعه آرمانی خویش یاری می‌رساندند، در داستان‌های «توده‌ای» دهه ۱۳۲۰ ایران پدید نیامد. در این دهه اما حزب توده ایران با گشودن میدان‌هایی برای بررسی و نقد اجتماعی — سیاسی نوشته‌های ادبی [و به‌ویژه ژانر داستان]، کوشید تا جای پای خود را در پهنه فرهنگ این سرزمین ماندگار کند. احسان طبری، که از شاگردان دکتر تقی ارانی بود، در این میدان‌ها بسیار قلم می‌زد و نقدهایش را به چاپ می‌سپرد. در چنین نقدهایی، منتقدان حزبی می‌کوشیدند بلکه عطر و بویی از مبارزات و آرمان‌های سوسیالیستی «حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران» را در تکاپوهای نویسندگان نوپای ایران بیابند و به بانگ رسا سر سخن‌گویی درباره آنها را بکشایند و به رونق دبستان توده‌ای یاری برسانند. نشریه سیاسی — تئوریک «دنیا»، که در دوران سرکوب‌های رضاشاه، به دست دکتر ارانی منتشر می‌شد و با مرگ ارانی در زندان بسته شده بود، بار دیگر میدانی گشود برای نشر اندیشه‌های مارکسیستی و حزبی توده‌ای‌ها. بسیاری از جوانانی که در دوران رضاشاه، به کشورهای اروپایی رفته بودند و با جهان آرمانی دگرگونه‌ای در دل، به میهن باز می‌گشتند، به سوی حزب توده ایران کشیده می‌شدند و در جایگاه رهبران، کادرها و اعضای پرتکاپوی حزب به کار سیاسی — فرهنگی مشغول می‌گشتند. بسیاری از چهره‌های سیاسی، فرهنگی دهه‌های پس از شکست دبستان توده‌ای در برابر گردباد خونین کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کم و بیش نشان به تن تشکیلات، نشریات و اندیشه‌های توده‌ای‌ها خورده بود. در کنار ارگان سیاسی — تئوریک «دنیا»، ارگان‌هایی سیاسی — تبلیغی چون نشریه «مردم» و «پیام نور» پذیرای نویسندگان نقدها و نوشته‌های ادبی — سیاسی بودند. برای نخستین‌بار، حزبی متکی بر نیروهای آموزش‌دیده و سازمان‌دهنده گروه گسترده‌ای از لایه‌های اجتماعی، کار سیاسی و فرهنگی را، هماهنگ پیش می‌برد. برای نخستین‌بار، پس از آمدن اندیشه‌ها و نیروهای سیاسی مدرن به ایران، یک سازمان توانمندشده سیاسی — ایدئولوژیک، به جایگاه قلم و هنر نویسنده در راه پیش‌برد آرمان‌های اعتقادی و سیاسی روی خوش نشان داد و نه تنها به جذب استعدادها برخاست که حتی در کشف و نام‌دار کردن بسیاری از داستان‌نویسان دهه‌های ۱۳۳۰ — ۱۳۴۰ نیز کارآمد شد. هنگامی که چشم‌انداز بالندگی سیاسی و انقلابی حزب توده ایران در برابر رخداد کودتای امریکایی ۲۸ مرداد، همچون سرابی درهم شکست، بسیاری از پرورش‌یافتگان دبستان توده‌ای، سر از وادادگی لیبرالیستی درآوردند و کسی چون جلال آل‌احمد هم به سوی ریشه‌ها و اندیشه‌های بومی و دینی مبارزه مردم خویش بازگشت و تن به کمونیسم‌ستیزی ساواک‌پسند نداد و نیز، حاضر نشد، دست‌های به‌خون‌آغشته لیبرالیسم استعمارآفرین [انگلیس، فرانسوی امریکایی] را تطهیر کند. نویسنده ستیزه‌جو، جست‌وجوگر و بی‌تابی چون جلال درباره آشنایی و همکاری با دبستان توده‌ای این‌گونه سخن گفته است: «من یک دید اجتماعی از آنجا باز آورده‌ام و تا گور هم خواهم برد؛ یعنی یک جنبه اقتصادی دادن به مسائل، و طبقات را مشخص دیدن و مبارزه‌ها را فوراً تشخیص دادن و بعد گول نخوردن.» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۶۵).

همین آل‌احمد برای نشان دادن ریشه‌های شکست رؤیاها و آزمون‌های دبستان توده‌ای نوشته‌هایی از بزرگان ادبیات و اندیشه اروپا را نیز به زبان مادری خویش برگردانیده است. او درباره ضرورت برگرداندن متن کتاب «بازدید از شوروی» آندره ژید (که روزگاری از مارکسیست‌های فرانسه به شمار می‌آمد)، آن هم پس از برون‌آمدنش از سایه حزب، با دل‌سوزی و دوراندیشی، توضیح و توجیه عمیق خویش را در آغاز کتاب ژید آورده است: «در همین وطن ما، چه سرهای پرشوری که در راه همین غرب نیفتاده است و چه خون‌های بی‌گناهی که نریخته و چه جوان‌هایی که ذوق و شوق و قدرت جوانی خود را در این راه به هدر

نداده‌اند و به این طریق، چه سرمایه بزرگ که ازدست‌ما نرفته است! تأسف بر این سرمایه از دست رفته و اندوه عمیق بر این فریب دیرپا، یکی دیگر از موجبات ترجمه کتاب است.» (آل احمد، ۱۳۵۶: ۲۳).

کسانی چون آل احمد، که از قشری‌گری واپس‌گرایان مذهبی گریزان، و روانه حزب توده ایران شده بودند، آنگاه که دریافتند قلم و قدم خویش را در کوره‌راهی بی‌سرانجام نهاده‌اند، نه با قلم خویش و نه با قدم خود، از سر لجاجت بازی نکردند و به خاک زیر پای خویش بازنگریستند؛ گنج عدالت، آزادی، آرمان‌شهر و کیمیای عشق به انسان و انسانیت را در ژرفای گهرپرور خاک مادرزادی خویش جستند. تیزهوشی شگفت آل احمد، هنگام گریزش از دبستان توده‌ای او را از خودکشی جسمی (همچون هدایت)، خودکشی سیاسی (همچون ابراهیم گلستان) و خودکشی اخلاقی (همچون صادق چوبک و رسول پرویزی) به دور نگه داشت (میرعابدینی، ۱۳۵۴: ۹۸).

هنگامی که حزب توده ایران در برابر هجوم کودتا، همچون ساختمانی بلند و تودرتو — اما کاغذی و بی‌پشتوانه — درهم شکسته شد، رهبران سیاسی آن به کشورهای سوسیالیستی — به‌ویژه شوروی — پناه بردند. شمار گسترده‌ای از اعضای پایین، کادرهای نظامی وفادار به آرمان‌های مارکسیستی (همچون سرهنگ سیامک و خسرو روزبه و...) و کادرهای فرهنگی حزب (همچون شاعر و منتقد شوریده‌حال و آرمان‌گرا، مرتضی کیوان) در برابر مخوف‌ترین کودتاگران تاریخ معاصر خاورمیانه و پشتیبان آن امپریالیسم امریکا، به حال خویش رها ماندند؛ یا به زندان، شکنجه، اعتراف و توبه سیاسی گرفتار آمدند یا به دست کودتاچیان تیرباران و سربه‌نیست شدند. حسن میرعابدینی در این باره گزارشی چنین داده است: «... کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، گسست دیگری در تاریخ و فرهنگ ایران پدید می‌آورد... در طی جوش و خروش‌های دهه ۱۳۲۰، روشنفکران خیال‌ها پرداخته بودند و دل به امیدهایی بسته بودند که پیش از فرا رسیدن کودتا متزلزل شد و بعد از آن به کل درهم ریخت. کودتا فرا رسید، جمعی را کشت و عده‌ای را آواره کرد و آنان که جان به در بردند، کنج عزلت گزیدند و به نوشتن اعتراف‌گونه‌ها از زبان انسان‌های درون‌گرا و حساس پرداختند. زندگی درونی اهمیت یافت و اضطراب دوران و جست‌وجوی بی‌حاصل و توان‌فرسای نسلی که می‌خواست جهان را تغییر دهد، در قالب آثاری ملهم از رمانتیسمی بدبینانه به نمایش درآمد... ستایش از نیروهای غیرعقلانی و خشونت‌گریزی و جنسی جای‌گرایش به جنبش و جامعه را گرفت و تأکید بر تجربه‌های بیمارگونه، جانشین واقع‌گرایی سیاست‌زده دهه ۱۳۲۰ شد. آرمان‌گرایی متروک شد و احساسات انسانی مورد انکار قرار گرفت. خواهش‌های نفسانی و نوعی لذت‌جویی هرزه‌نگارانه، به نشانه بدبینی به نیروی تغییردهنده انسان، به اغلب داستان‌های این دوره فضایی تاریک و بدبینانه بخشید.

دوران کوتاه‌مدت ادبیات «متعهد» و آوازه‌گرایانه دهه ۱۳۲۰ به پایان می‌رسد. موج زیبایی‌گرایی و بی‌تعهدی علنی ادبیات را فرامی‌گیرد، بازگشت به داستان‌های تمثیلی، اسطوره‌ای، لذت‌جویانه و پوچ‌گرایی‌های رمانتیک، ویژگی عمده ادبیات این سال‌ها می‌شود. ادبیات ایران دوره‌ای بحرانی را می‌گذراند؛ نویسندگان سردرگم و آشفته‌اند. نویسندگانی از همین دوره درباره نسل خود می‌نویسد: «او دیروزش را نمی‌شناسد؛ چون گمش کرده است، ازش جدا شده است، و فردایش را نمی‌بیند؛ چون آن را برایش زدوده‌اند، ازش ربوده‌اند و اکنون تنهایی است در تنگنایی، که از گذشته حزنی دارد و از آینده حزنی (شوکت، ۱۳۸۰: ۶۸).

بحث و نتیجه‌گیری

شکست و سرکوب خونین حزب توده ایران در دوران کودتا، به هنگامی رخ داد که حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیز دوره تلخی را سپری می‌کرد: مرگ استالین، سربرآوردن خروشچف اصلاح‌طلب، برگزاری کنگره تاریخی بیستم حزب، آغاز انشعاب‌های سهمگین در جنبش جهانی کمونیستی و آغاز دوران کاهش تدریجی محبوبیت سرزمین شوراها و «زادگاه سوسیالیسم به‌راستی موجود» در میان نیروهای انقلابی گوناگون. حزب توده ایران هم‌زمان با چنین سرآغاز بحران‌آفرینی (که چندین سال پس از آن به فروپاشی ساختمان بزرگ اتحاد شوروی و نظام‌های سوسیالیستی وابسته به آن انجامید) بود که پایگاه‌های اجتماعی و نیز محبوبیت نسبی خویش را در میان لایه‌های گوناگون هواخواهان‌ش از دست داد؛ پس از آن هم، دیگر هرگز نتوانست همچون حزب سیاسی مستقل، پیشرو، متکی به توده مردم و انقلاب در ایران سربلند کند. این

حزب، در همه سال‌های پس از مرگ استالین و کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، که بسیاری از جنبش‌ها، سازمان‌ها و چهره‌های چپ مدرن از سازمان سوسیالیستی شوروی انتقاد می‌کردند، درباره آینده سرزمین شوراها، ابراز نگرانی، بدبینی می‌نمودند و سقوط چاره‌ناپذیر آن را پیش‌بینی می‌کردند، به دفاع مطلق از خروشچف، برژنف و نیز میخائیل گورباچف سرگرم بود و هر نوع دگرگونی در سازمان حزب کمونیست و نظام سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک شوروی را، بی‌هیچ درنگ و اما و اگری می‌پذیرفت. آن دسته از نویسندگانی هم، که در حزب توده‌ای پرورده شده بودند و پس از کودتای ۲۸ مرداد و نیز بحران و انشعاب‌های جهانی احزاب کارگری — کمونیستی، هنوز در دل و اندیشه خویش به مارکسیسم — لنینیسم و حزب توده ایران بستگی داشتند، به گونه‌هایی می‌کوشیدند دانه‌های به‌جامانده از خرمن تاراج‌شده امیدهایشان را از نو در خاک سرد روزگار بگیر و ببند کودتاچیان بپاشند.

ناکامی اجتماعی و سیاسی در سطح ملی و نیز به ثمر نشتن آرمان‌هایی که محقق عدالت اجتماعی در میان توده‌هایی بود که روشنفکران خود را بلندگوی آنها می‌دانستند و آبخشور آن را ارزش‌های کمونیستی شوروی می‌دانستند که بعد از چندین سال تضاد منافع عقیدتی آن با منافع ملی کشورشان ناهمخوان بود، باعث سرخوردگی و احساس تنفر از خود روانی و اجتماعی ای شده بود که روشنفکران این دوره برای خود شکل داده بودند. روشنفکری عملگرایی که به عنوان چارچوب مفهومی این تحقیق در نظر گرفته شده بود، با فقدان روبرو است که باید به عنوان هویت بخش خود تعریف کند که در عرصه اجتماعی و سیاسی محقق نشد و به حس روانی واپس‌گرایی در میان آنها تبدیل شد که مشخصه آن روی گردانی از این آرمان و مذبح دانش‌تلاش‌هایی بود که بی سرانجام ماند. مهاجرت اجباری و تغییر موضع دادن و به دنبال ارزش‌های دیگری بودن که فعالیت روشنفکری آنها را تعریف می‌کرد، به این نسل از روشنفکران صفت عملگرایی می‌دهد که بریدن از آرمان عدالت کمونیستی و تنفر از خود اغلب بن‌مایه فعالیت‌های بعدی آنها را تعریف می‌کند.

روشنفکر برای اینکه بخواهد با این فقدان (ز دست رفتن آرمان عدالت) روبرو شود، باید خود را درک کند که همیشه در حال گذار است. با این حال، فرد باید بتواند در دوران گذار نیز در خانه باشد. این وضعیت انتقالی، همانطور که هر یک از پراگماتیست‌ها اشاره کرده‌اند، به این معنی است که فیلسوفان عمل‌گرا نه تنها به عنوان روشنفکران حرفه‌ای بدون مکان فرهنگی مشخص، بلکه به عنوان انسان نیز در دنیایی پرخطر و بی‌ثبات زندگی می‌کنند. این دوران انتقالی سال‌ها بعد نیز، در روال زندگی روشنفکرانی که به جاهای دیگر مهاجرت کردند و یا سرخورده و ناامید از آرما فعلی به دنبال دنیای دیگری می‌گشتند، در زندگی روشنفکر این دوره وجود دارد.

منابع

- معلم، مرتضی (۱۳۶۲)، فرهنگ کامل جدید فارسی - فرانسه، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران.
- محمد زعفرانی و مرتضی آیت‌الله زاده شیرازی (۱۳۸۱)، فرهنگ اصطلاحات روز، به اهتمام و تنظیم ابراهیم اقبال، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ چهاردهم.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۸) دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی)، انتشارات مروارید، تهران، چاپ پنجم.
- احمدی، بابک (۱۳۸۴)، کار روشنفکری، نشر مرکز، تهران.
- آقابخشی، علی (۱۳۸۴)، فرهنگ علوم سیاسی، با همکاری مینو افشاری راد، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، تهران.
- امیری، جهاندار (۱۳۸۳)، روشنفکری و سیاست (تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی).
- جواد بهمنی، فاجعه قرن (تهران: بینا، ۱۳۵۸) ص ۷۴-۷۳.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۵)، فکر آزادی و مقدمه مشروطیت ایران، تهران: انتشارات خوارزمی.
- کسروی، احمد (۱۳۵۷)، تاریخ مشروطه ایران (تهران: انتشارات امیرکبیر).
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (۱۳۷۲)، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی (تهران: نشر مرکز).
- اسناد تاریخی جنبش کارگری
- خامه‌ای، انور (۱۳۶۳)، فرصت بزرگ از دست رفته، نشر هفته.

روزنامه رهبر، شماره ۲۶۷، تاریخ ۱۳۲۲/۱۲/۲۰ مقاله ۹، «مذهب اسلام از نظر ما. آبراهیمیان، یراوند (۱۳۷۷)، ایران پس از انقلاب، ترجمه احمد گلمحمدی و محمود براهیم فتاحی تهران: شرفی. شوکت، حمید (۱۳۸۲)، نگاهی از درون به جنبش چپ در ایران، گفتگو با مهدی خانبابا تهرانی، تهران: شرکت سهامی انتشار.

جهانبگلو، رامین (۱۳۸۸)، موج چهارم، ترجمه منصور گودرزی، چاپ ششم، تهران، شمس لنگرودی، محمد (۱۳۸۷)، تاریخ تحلیلی شعر نو، جلد اول، چاپ پنجم، تهران، مرکز صنعتی، محمد (۱۳۸۸)، «درباره روشنفکری دهه چهل»، مصاحبه گر: سیروس علی نژاد، بخارا، شماره هفتادویکو، خرداد و شهریور طالبوف، عبدالرحیم (۱۳۴۶)، کتاب احمد، چاپ اول، تهران، امیر کبیر. کرمانی، ناظم الاسلام (۱۳۵۷)، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، بخش دوم چاپ اول، تهران سپیده مرتضائیان آبکنار، حسین (۱۳۸۷)، معرفی و بررسی آثار داستانی و نمایشی از ۱۲۵۰ تا ۱۳۰۰ شمسی، چاپ اول، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی

Anderson, Douglas R. (2019), Fifteen. Pragmatic Intellectuals Facing Loss in the Spirit of American Philosophy,